

شاخصه‌های اصلی تفسیر هایدگر از نقد عقل محض

* بیژن عبدالکریمی
دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

این مقاله درصدد توضیح پاره‌ای از کلی‌ترین ویژگی‌های تفسیر هستی‌شناختی هایدگر از نقد عقل محض کانت است. این تفسیر، کاملاً در تعارض با همه تفسیرهای معرفت‌شناختی رایج از این اثر عظیم فلسفی دوران جدید تاریخ تفکر غربی است. نگاهی کلی به شاخصه‌ها و تمایزات این دوگونه تفسیر از کانت ما را هم در فهم فلسفه کانت و هم در فهم اندیشه‌های هایدگر یاری می‌رساند.
کلیدواژه‌ها: فلسفه استعلایی، امکان ذاتی مابعدالطبیعه، پیریزی مبانی مابعدالطبیعه، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، پدیدارشناسی، معرفت ماتقدم، خیال استعلایی.

Major Characteristics of Heidegger's Interpretation of Critique of Pure Reason

Bijan Abdolkarimi, Ph.D.
Assistant Professor, Department of Philosophy
Islamic Azad University (Tehran - North Branch)

Abstract

The article seeks to explain some of the general characteristics of Heidegger's interpretation of Kant's Critique of Pure Reason. This interpretation challenges all epistemological interpretations of Kant's first critique which is undoubtedly one of the greatest philosophical works in modern epoch. A general glimpse to the general characteristics and distinctions of the two kinds of interpretations of Kant may help us to understand both Kant's philosophy and Heidegger's thought better.

Keywords: Transcendental Philosophy, The Intrinsic Possibility of Metaphysics, Laying the foundation of Metaphysics, Ontology, Epistemology, Phenomenology, A priori Knowledge, Transcendental Imagination.

* دکترای فلسفه از دانشگاه آزاد اسلامی، استادیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

آرا و اندیشه‌های هر متفکر اصیلی تفکر برانگیز، سؤال‌آفرین، برخلاف اجماع و مناقشه‌آمیز است. همه این اوصاف درباره نحوه تفکر و اندیشه‌های ژرف هایدگر به خوبی صادق است. تفسیر هایدگر از فلسفه کانت نیز، به تبع همه آرا و اندیشه‌های وی، مخالفان و موافقان بسیاری را برانگیخته است. از متفکری چون هایدگر که خواهان نقد و بررسی تمام تاریخ و سنت مابعدالطبیعه است و ندای گذر از مابعدالطبیعه و غلبه بر نحوه تفکر مابعدطبیعی را در زمان ما سر داده است، نمی‌توان انتظار داشت که نحوه تلقی و تفسیر وی از فلسفه فیلسوف بزرگی چون کانت در تبعیت از فهم رایج و تفسیرهای مرسوم باشد.

برخلاف اغلب تفسیرهای رایج که هدف اصلی فلسفه انتقادی کانت را نفی امکان مابعدالطبیعه و اثبات و تحکیم مبانی علوم تجربی جدید برشمرده و کتاب نقد عقل محض را مهمترین کتاب در دوره جدید در باب معرفت‌شناسی و نظریه معرفت قلمداد می‌کنند، هایدگر معتقد است که هدف و مسأله اصلی فلسفه استعلایی کانت، اثبات امکان ذاتی معرفت مابعدالطبیعی و پی‌ریزی مبانی‌ای برای مابعدالطبیعه (و نه علوم جدید) است و نقد عقل محض را باید اساساً کتابی در باب وجودشناسی (اوتولوژی) و نه معرفت‌شناسی (اپیستمولوژی) تلقی کرد (هایدگر 1962: 21)؛ و اگر کسانی اصرار داشته باشند که برای این کتاب شأنی معرفت‌شناختی قایل شوند، باید گفت که این جنبه با توجه به هدف و موضوع اصلی اثر، صرفاً امری فرعی، حاشیه‌ای، و جانبی بوده و موضوع اصلی این کتاب وجودشناسی است. (هایدگر 1962: 21؛ هایدگر 1997: 45 - 46) بر همین اساس هایدگر صراحتاً اعلام می‌دارد که هدف وی از تألیف کتاب کانت و مسأله مابعدالطبیعه «شرح و تفسیر نقد عقل محض کانت به منزله پی‌ریزی مبانی‌ای برای مابعدالطبیعه است» (هایدگر 1962: 3). اما ما به خوبی می‌دانیم که خود هایدگر قبلاً یک چنین پی‌ریزی مبانی‌ای برای مابعدالطبیعه را در وجود و زمان برعهده گرفته بود.

هایدگر نخستین کسی است که به نحو نیرومندی از مهمترین اثر کانت، یعنی از نقد عقل محض، تفسیر وجودشناختی و نه معرفت‌شناختی، عرضه می‌کند. البته قبل از وی نیز کسانی بودند که کوشیدند تا به تفسیری وجودشناختی از کانت بپردازند؛ اما هیچ یک از این تفسیرها به قدرت و نیرومندی تفسیر هایدگر نبوده است و به همین دلیل آثار آنان مورد توجه و امعان نظر نیز قرار نگرفته است.

توماس لانگن¹ معتقد است گیرایی تفسیر هایدگر در این است که او «با وضوح بسیار معنا و پیامی وجودشناختی را از اثر بزرگ کانت فهم می‌کند، یعنی از معنای ضد مابعدالطبیعی

1- Thomas Langan.

فلسفه کانت پی‌ریزی مبانی وجودشناسی را بیرون می‌آورد» (هایدرگ 1962: مقدمه توماس لانگن، xiii).

از نظر هایدرگ، کانت در تاریخ فلسفه غرب از جایگاه و اهمیت بسیار خاصی برخوردار است. به اعتقاد هایدرگ هدف اصلی هر تفکر فلسفی فهم وجود است؛ حتی اگر خود فیلسوف فهم خویش از وجود را به نحوی مناسب و آشکار، درک نکرده باشد. حال به اعتقاد هایدرگ با کانت برای نخستین بار پرسش از وجود به نحو خاصی مطرح می‌شود. کانت در نقد عقل محض به پژوهشی استعلایی درباره امکان ذاتی خود وجودشناسی می‌پردازد. به بیان دیگر نقد عقل محض کتابی وجودشناختی در معنای متداول لفظ نیست و کانت بر آن نیست تا یک نظام وجودشناختی در کنار سایر نظام‌های وجودشناسی ارائه کند؛ بلکه وی خود امکان ذاتی وجودشناسی را مورد پژوهش قرار می‌دهد؛ یعنی به این مسأله می‌پردازد که اساساً وجودشناسی و معرفت وجودشناختی، صرف‌نظر از اشکال مختلف آن، امکان‌پذیر است یا نه. به همین دلیل هایدرگ پژوهش استعلایی کانت را «وجودشناسی بنیادین»² می‌نامد، تا آن را از نظام‌های وجودشناختی، متداول و رایج متمایز سازد. وجودشناسی بنیادین نه درصدد ارائه و برپایی یک نظام وجودشناختی بلکه خواهان بررسی امکان ذاتی ارائه و برپایی یک چنین نظام‌هایی است. اما فراموش نکنیم که هایدرگ پژوهش خویش در وجود و زمان را نیز وجودشناسی بنیادین می‌نامد.³ هایدرگ در وجود و زمان خواهان است نهایتاً نحوه هستی خاص آدمی را بنیانی برای مابعدالطبیعه قرار دهد و مجدداً در تفسیر خویش از کانت می‌کوشد تا نشان دهد که کانت نیز تحلیل نحوه هستی آدمی را مقدمه‌ای برای پاسخ‌گویی به مسأله مابعدالطبیعه و امکان ذاتی آن می‌داند و به همین دلیل است که پرداختن به مسأله مابعدالطبیعه برای کانت به شکل نقدی از عقل محض درآمد است. همان‌گونه که گفته شد تمام تفسیر هایدرگ از کانت مبتنی بر این اعتقاد است که نقد عقل محض کوششی برای پی‌ریزی مبانی‌ای برای مابعدالطبیعه است. به اعتقاد هایدرگ، کانت در می‌یابد که پی‌ریزی مبانی‌ای برای مابعدالطبیعه و پاسخ‌گویی به این پرسش که آیا اساساً معرفت مابعدالطبیعی

2 - Fundamental Ontology.

3 - در وجود و زمان روشن نیست که آیا تحلیل وجودی دازاین همان وجودشناسی بنیادین یا صرفاً مقدمه‌ای برای آن است، چرا که هایدرگ هر دو معنا را به کار می‌برد. هایدرگ در پاره‌ای از موارد می‌گوید: «تحلیل وجودشناختی دازاین به‌طور کلی همان چیزی است که وجودشناسی بنیادین را تشکیل می‌دهد» (هایدرگ 1978: 35). اما در پاره‌ای دیگر از موارد هایدرگ اظهار می‌دارد: «تحلیل دازاین مسیری را برای مسأله وجودشناسی بنیادین، یعنی پرسش از معنای وجود بماهو وجود، فراهم می‌سازد» (هایدرگ 1978: 61 - 277).

امکان‌پذیر است یا نه، مبتنی بر یک تحلیل مقدماتی از ساختار وجودشناختی آدمی است. به همین دلیل است که، مطابق با تفسیر هایدگر، پی‌ریزی مبانی مابعدالطبیعه در کانت به شکل نقدی از عقل محض در می‌آید و نقد عقل محض در واقع به معنای تحلیلی وجودشناختی از وجود انسان و از شرایطی است که معرفت آدمی را شکل می‌دهد (همان: 4). به اعتقاد هایدگر این خود کانت است که مسأله امکان ذاتی مابعدالطبیعه را در شکل وجودشناسی بنیادین، یعنی در شکل تحلیلی وجودشناختی از هستی آدمی و در قالب نقد عقل محض ارائه می‌کند. اما از طرف دیگر، ما به خوبی می‌دانیم که در وجود و زمان هایدگر نیز، مسأله امکان ذاتی وجودشناسی و فهم معنای وجود فی‌نفسه را در قالب تحلیلی وجودی - هستی‌شناختی از دازاین ارائه می‌دهد. همین امر برخی را بر آن داشته است تا این رأی را برگزینند که هایدگر در تفسیر خویش از کانت کوشیده است تا طرح و ایده اصلی خویش در وجود و زمان را به نقد عقل محض کانت تحمیل کند.

اما چرا هایدگر نقد عقل محض کانت را پی‌ریزی مبانی‌ای برای مابعدالطبیعه و وجودشناسی می‌داند؟ جواب آن پرسش این است که مراد هایدگر از معرفت وجودشناختی، دریافت پیشین از وجود موجودات است و به اعتقاد وی، همین معرفت وجودشناختی (اوتولوژیک) یا دریافت پیشین ما از وجود موجودات است که معرفت موجودشناختی (اوتیک)⁴ یا تجربی⁵ از موجودات را امکان‌پذیر می‌سازد. کانت نیز به بحث از این پرسش می‌پردازد که چه چیز معرفت ما از موجودات، یعنی همان معرفت تجربی یا اوتیک، را میسر می‌سازد. به بیان دیگر، سؤال اصلی کانت این است که بنیاد عینیت معرفت تجربی کجا است. از نظر هایدگر این پرسش‌ها، یعنی پرسش از بنیاد عینیت معرفت تجربی و پرسش از آن چیزی که اساساً خود معرفت را ممکن می‌سازد، پرسش‌هایی وجودشناختی، و نه معرفت‌شناختی، هستند. پس کانت نیز از آن چیزی بحث می‌کند که معرفت تجربی (اوتیک) را ممکن می‌سازد، و از نظر هایدگر این چیزی جز همان وجودشناسی (اوتولوژی) نیست. لیکن تفاوت بسیار مهمی میان کار کانت با فلسفه پیشینیان وی وجود دارد و آن این است که

4 - Ontic.

5 - در هایدگر اصطلاح اوتیک در مقایسه با اصطلاح اوتولوژیک قابل فهم است. معرفت اوتولوژیک یا وجودشناختی به معنای درک و دریافتی از سرشت وجود موجودات است، و در مقابل معرفت اوتیک، که می‌توان آن را به معرفت موجودشناختی ترجمه کرد، عبارت است از درک و دریافتی از تعینات موجودات. معرفت اوتیک تا حدود زیادی نزدیک به همان معنایی است که کانت از آن به معرفت تجربی تعبیر می‌کند. خود هایدگر نیز معرفت تجربی را به منزله معرفت اوتیک تلقی می‌کند (هایدگر 1997: 141).

در حالی که سایر فیلسوفان به مباحث وجودشناسی می‌پرداختند، کانت به بحث از وجودشناسی بنیادین می‌پردازد و همین امر است که فهم نقد عقل محض را به منزله یک اثر وجودشناختی دشوار می‌سازد. وجودشناسی پژوهشی درباره وجود موجودات است در حالی که وجودشناسی بنیادین پژوهش درباره امکان ذاتی وجودشناسی است، یعنی پرداختن به این پرسش که آیا اساساً وجودشناسی امکان‌پذیر است یا نه.

مطابق با تفسیر هایدگر، هدف اصلی کانت پرداختن به مسأله امکان مابعدالطبیعه بالمعنی الاخص (بحث درباره خدا، انسان، و جهان) بود یعنی پاسخ‌گویی به این پرسش که آیا ما می‌توانیم درباره خداوند، جهان، نفس و فناپذیری آن معرفتی کسب کنیم یا نه. این هدف در واقع همان بخش «جدل (دیالکتیک) استعلایی» در نقد عقل محض را تشکیل می‌دهد. اما کانت در طی پژوهش خویش متوجه شد که پاسخ به مسأله امکان ذاتی مابعدالطبیعه بالمعنی الاخص (معرفت به خدا، انسان، و جهان) در گرو حل مسأله امکان ذاتی مابعدالطبیعه بالمعنی الاعم (بحث از وجود و امور عامه) یا همان وجودشناسی (اوتولوژی) است. به تعبیر دیگر پاسخ‌گویی به این پرسش که آیا مابعدالطبیعه بالمعنی الاخص (معرفت به خدا، انسان، و جهان) اساساً امکان‌پذیر است یا نه، به پاسخ‌گویی «به پرسش بنیادی‌تری از امکان ذاتی ظهور و آشکار شدن موجودات آن‌چنان که هستند باز می‌گردد» (همان: 14 - 15). به بیان ساده‌تر، پاسخ‌گویی به این پرسش که آیا ما می‌توانیم درباره حقایق چون خداوند، جهان، و نفس معرفتی کسب کنیم یا نه، مبتنی بر حل این مسأله است که آیا اساساً برای آدمی «نحوه برخورد یا رویکردی با موجود وجود دارد که در آن نحوه رویکرد موجودات خودشان را فی‌نفسه آشکار سازند و بر آن اساس همه گزاره‌های مربوط به موجود فی‌نفسه قابل تأیید باشند» (همان: 15). چرا که پاسخ به این پرسش که آیا معرفت مابعدالطبیعی به‌طور خاص می‌تواند وجود داشته باشد یا نه، مستلزم پرداختن به این پرسش است که اساساً خود معرفت به‌طور کلی چیست و چه چیز معرفت ما را امکان‌پذیر می‌سازد. از این رهگذر کانت با این پرسش مواجه می‌شود که آیا اساساً معرفت ما به خود واقعیت فی‌نفسه تعلق می‌گیرد یا نه. از نظر هایدگر بحث از بنیاد معرفت و آنچه معرفت ما را ممکن می‌سازد چیزی جز وجودشناسی نمی‌تواند باشد، و بحث از این که آیا معرفت ما به خود وجود یا واقعیت تعلق می‌گیرد یا نه، در واقع بحث از امکان ذاتی وجودشناسی است. به همین دلیل است که در نقد عقل محض بخش «تحلیل استعلایی»، یعنی بحث از مفاهیم محض فاهمه یا مقولات (امور عامه)، که

مطابق با تفسیر هایدگر بحث از امکان ذاتی مابعدالطبیعه بالمعنی الاعم (وجودشناسی) است، مقدم بر بخش «جدل استعلایی» است که کانت در آن به بحث از امکان ذاتی مابعدالطبیعه بالمعنی الاخص می‌پردازد.

در وجود و زمان، هایدگر می‌کوشد تا نشان دهد که ما همراه با هر شیئی که برخورد می‌کنیم، یا حتی با هر تصویری که داریم، مفهوم وجود را در می‌یابیم تا آن‌جا که می‌توانیم بگوییم ما همواره درون فهمی از وجود زندگی می‌کنیم و هر فعالیت یا اندیشه‌ای در یک فهمی از وجود و بر مبنای آن صورت می‌گیرد. هایدگر وظیفه خود می‌داند که نشان دهد یک مفهوم یا معنایی از وجود همه موجودات وجود دارد؛ مفهومی که شالوده هرگونه فهم و ادراک ما از واقعیت و مبنای هرگونه عمل و فعالیت است. در نقد عقل محض، کانت می‌کوشد تا نشان دهد که ما نسبت به اشیا دارای یک معرفت ماتقدم (مقدم بر تجربه) هستیم و همین معرفت ماتقدم است که هرگونه تجربه و معرفت از موجودات را ممکن می‌سازد. حال سؤال این است که خود این معرفت ماتقدم چیست و منشأ و سرچشمه آن کجا است. آیا ما می‌توانیم معرفت ماتقدم در کانت را معرفتی فطری بدانیم؛ آن‌چنان که فرضاً دکارت و لایب‌نیتس به وجود تصورات فطری قایل هستند؟ خود کانت چنین استنباطی از معرفت ماتقدم را صراحتاً انکار می‌کند (هایدگر 1997: 149). این معرفت ماتقدم یقیناً حاصل تجربه نیز نمی‌تواند باشد؛ چرا که خود شرط هر تجربه‌ای است و اساساً امکان‌پذیر گشتن تجربه منوط به وجود همین معرفت ماتقدم است. پاسخ به این پرسش که خود این معرفت ماتقدم چیست و منشأ و سرچشمه آن کجا است، دقیقاً همان چالشگاه اصلی تفسیرهای معرفت‌شناختی رایج و تفسیر وجودشناختی هایدگر از کانت است. در تفسیرهای معرفت‌شناختی از کانت گفته می‌شود که این معرفت ماتقدم از آن ذهن و از آن ساختار ذهن است. به تعبیر دیگر معرفت ماتقدم، اجزاء قوام‌بخش خود ساختار ذهن است. اما هایدگر در تفسیر خویش از نقد عقل محض می‌کوشد تا نشان دهد که معرفت ماتقدم در کانت، یعنی همان معرفتی که هرگونه تجربه‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد، چیزی جز همین درک پیشین ما از وجود نیست، و همین درک پیشین ما از وجود یا معرفت وجودشناختی است که بنیاد هرگونه تجربه و معرفت از موجودات است (همان: 48). از نظر هایدگر این درک پیشین از وجود موجودات، حاصل ظهور وجود خود شیء است. یعنی قبل از آن‌که ما بتوانیم شیء یا موجودی تجربه کنیم، ابتدا باید از وجود شیء معرفت حاصل کنیم، یعنی

دریابیم که متعلق تجربه ما هست و وجود دارد. به عبارت دیگر تا موجود یا شیء خودش را به ما نمایاند ما نمی‌توانیم به آن علم حاصل کرده یا آن را متعلق تجربه خود قرار دهیم. هایدگر در تفسیر خویش از کانت خواهان است تا نشان دهد که مواجهه با وجود امری اجتناب‌ناپذیر است و هرگونه معرفت / اونتیک (تجربی) بر معرفت وجودشناختی و درک پیشین از وجود استوار است. مطابق با تفسیر هایدگر، کانت می‌خواهد نشان دهد تا شیء خود را نمایاند و خود را برای ما پدیدار نسازد؛ هیچ‌گونه معرفتی امکان‌پذیر نیست. هایدگر می‌کوشد تا در نقد عقل محض، جنبه‌های پدیدارشناختی را نشان دهد، به همین دلیل، عنوان یکی از آثار هایدگر که موضوع آن تفسیر نقد عقل محض است، «تفسیر پدیدارشناختی نقد عقل محض کانت» نام دارد. هایدگر صراحتاً اظهار می‌دارد که «روش کانت در نقد عقل محض، به نحوی اساسی همان چیزی است که ما از زمان هوسرل... تحت عنوان پدیدارشناسی می‌فهمیم. به همین دلیل است که تفسیر پدیدارشناختی یگانه تفسیر از مقاصد خود کانت است، حتی اگر این مقاصد و خواست‌ها به واسطه خود کانت صراحتاً بیان نشده باشد» (همان: 49).

به هر تقدیر، به اعتقاد هایدگر، کانت در هدف اصلی خود، یعنی در پی‌ریزی مبانی‌ای برای مابعدالطبیعه، شکست می‌خورد و مطابق با تفسیر هایدگر، دلیل این شکست را باید در سوبرکتیویسم مستتر در تفکر کانت جست و جو کرد.

به اعتقاد هایدگر، در تاریخ مابعدالطبیعه شکاف عظیمی میان ابژه و سوژه ایجاد شده است. آنگاه ما می‌کوشیم تا این شکاف را پر کنیم، اما نمی‌توانیم. یکی از اهداف هایدگر در وجود و زمان و نیز در تفسیر خود از اندیشه کانت، پر کردن این شکاف و عرضه فهمی غیرسوبرکتیویستی از انسان و جهان است. به اعتقاد هایدگر در طی تاریخ مابعدالطبیعه دو قلمرو مستقل از یکدیگر، یکی قلمرو ابژه و دیگری قلمرو سوژه، شکل گرفته است. بعد دائماً قلمرو سوژه سیطره‌اش بر قلمرو ابژه بیشتر شده است، تا آن‌جا که واقعیت بدون آگاهی سوژه معنایش را از دست داده است؛ و معنای «وجود» به معنای «ادراک شدن»، و «واقعیت» به معنای امکان «تجربه شدن» تغییر یافته است. در دکارت که این سوبرکتیویسم به اوج خود می‌رسد، شیء کاملاً به ابژه (متعلق ادراک)، یا حتی بهتر است بگوییم به تمثّل یا تصور فاعل شناسا⁶، تبدیل می‌شود. به این ترتیب، از نظر هایدگر «تاریخ مابعدالطبیعه، تاریخ رشد روزافزون

6 - Subject's Representation.

سوپرکتیویسم و تجاوز مستمر سوژه و سیطره روزافزون آن بر قلمرو اثره بوده است» (هایدگر 1962: مقدمه توماس لانگن) به دلیل سیطره همین سوپرکتیویسم است که در تاریخ مابعدالطبیعه برای فهم وجود، دیگر نه به خود وجود بلکه به سوی اثره و افق استعلایی آگاهی در ذهن، رجوع می‌شود.

تفسیر هایدگر از کانت را می‌توان تلاشی در جهت عکس حرکت سوپرکتیویسم دانست؛ یعنی توسعه و سیطره بخشیدن به قلمرو وجود در قلمرو سوژه، تا آن‌جا که وجود و نسبت انسان با وجود (استعلا)، بنیادی‌ترین امر قوام‌بخش نحوه هستی آدمی می‌گردد. از نظر هایدگر، علی‌رغم این حقیقت که «با کانت نقطه عطفی در طرح پرسش از وجود شکل می‌گیرد، و وی امکانی از پژوهش استعلایی درباره وجود به منزله بنیاد را می‌گشاید» (همان: xi)؛ وی نیز نتوانست بیشتر از گذشتگان به شکاف عمیق سوژه - اثره نفوذ کند و به حالتی اصیل⁷ دست یابد که فراتر از ثنویت سوژه - اثره باشد؛ حالت اصیلی که در آن وجود با نحوه هستی آدمی جفت⁸ می‌شود (همان: xi).

هایدگر در تفسیر خویش می‌کوشد تا نشان دهد کانت اگرچه در مسیر پژوهش خود به نقش قوه خیال استعلایی در شکل‌گیری معرفت وجودشناختی نزدیک گشت؛ اما در این‌جا نیز به دلیل همان تبعیت از سنت سلف خویش، نتوانست آن‌چنان که شایسته و بایسته است، اهمیت قوه خیال استعلایی را به منزله مرکز شکل دهنده معرفت وجودشناختی دریابد (همان: مقدمه مترجم، xix). مطابق نظر هایدگر، کانت به دلیل تأثیرپذیری از سنت مابعدالطبیعی، قوه خیال استعلایی را نسبت به دو قوه حس و فاهمه قوه مادون تلقی کرده، اهمیت اساسی را به فاهمه می‌دهد، و نه قوه خیال. مطابق تحلیل هایدگر، به دلیل همین تبعیت کانت از سنت مابعدالطبیعی گذشتگان است که کانت از پیشرفت‌های خودش در ویرایش نخست نقد عقل محض مبنی بر کشف اهمیت و نقش قوه خیال استعلایی در معرفت وجودشناختی عقب‌نشینی می‌کند و در ویرایش دوم نقد عقل محض کارکرد اساسی و مستقل قوه خیال استعلایی را به منزله کارکرد فاهمه تقلیل می‌دهد (همان: 167). براساس همین استدلال است که هایدگر تفسیر خویش از نقد عقل محض را بر ویرایش نخست آن مبتنی می‌سازد و این ویرایش را اصیل‌تر از ویرایش دوم آن تلقی می‌کند. البته هایدگر در تفسیر پدیدارشناختی

7 - Authentic Moment.

8 - Match.

نقد عقل محض کانت به هر دو ویرایش نقد عقل محض توجه دارد، (هایدگر 1997: 7)؛ اما در کانت و مسأله مابعدالطبیعه، هایدگر تفسیر خویش را عمدتاً بر ویرایش نخست مبتنی کرده است. مطابق با تفسیر هایدگر، کانت در ویرایش دوم نقد عقل محض، قوه خیال استعلایی را به نفع فاهمه کنار می‌گذارد و این عمل خود را نیز می‌کوشد به نحوی پرده‌پوشی کند. کانت در ویرایش دوم نقد عقل محض، دو متنی را که در ویرایش نخست در آن‌ها از قوه خیال به عنوان قوه بنیادین سومی در کنار حس و فاهمه سخن گفته بود، حذف می‌کند؛ و به جای متن اول نقدی درباره تحلیل آمپریستی فاهمه به سبک لاک و هیوم؛ و به جای متن دوم تقریر جدیدی از کل بحث استنتاج استعلایی را قرار می‌دهد. اما به اعتقاد هایدگر دو متن حذف شده از اهمیت بسیاری برخوردارند؛ چرا که، ذات آدمی ریشه در قوه خیال استعلایی دارد و قوه خیال استعلایی در اصطلاح‌شناسی کانت همان چیزی است که در اصطلاح‌شناسی هایدگر از آن به دازاین تعبیر می‌شود؛ که حقیقت آن چیزی جز حیث زمانی نیست. از نظر هایدگر این قوه خیال استعلایی است که «افق عینیت را به وجود می‌آورد، افقی که بدون آن تجربه عینی امکان‌پذیر نبود» (هایدگر 1962: مقدمه مترجم، xix) هایدگر می‌کوشد تا نشان دهد حیث زمانی، یعنی همان برون‌خویشی‌های سه‌گانه اگزیستانس آدمی، همان چیزی است که کانت آن را تألیف‌های محض قوه خیال استعلایی می‌نامد (همان: مقدمه مترجم، xix) همچنین، به اعتقاد هایدگر همین حیث زمانی «اساس خودی، عقل عملی محض، شهود، فاهمه، و قوه خیال است» (همان). هایدگر می‌کوشد تا نشان دهد که بحث حیث زمانی که قبلاً در وجود و زمان به منزله وصف بنیادین ساختار وجودشناختی آدمی معرفی و به نحو مبسوطی توضیح داده شده بود، در تمام اجزای تفکر کانت حضور دارد؛ و این، یعنی اهمیت بحث زمان (یا حیث زمانی مطابق با اصطلاح‌شناسی هایدگر) در تفکر کانت امری، است که هیچ یک از مفسرین و منتقدین کانت به آن پی نبرده‌اند.

منابع

- Churchill, James. 1962. *Kant and the Problem of Metaphysics*. by Martin Heidegger. Bloomington: Indiana University Press.
- Heidegger, Martin. 1962. *Kant and the Problem of Metaphysics*. Translated from German to English by James Churchill. Bloomington: Indiana University Press.

- Heidegger, Martin. 1978. *Being and Time*. Translated from German to English by John Macuarrie & Edward Robinson. Oxford: Oxford University Press.
- Heidegger, Martin. 1997. *Phenomenological Interpretation of Kant's Critique of Pure Reason*. Translated from German to English by Parvis Emad & Kenneth Maly. Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press.
- Langan, Thomas. 1962. Foreword, *Kant and the Problem of Metaphysics*. by Martin Heidegger. Bloomington: Indiana University Press.
- Kant, Immanuel. 1961. *Critique of Pure Reason* (The First and Second Edition). Translated from German to English by Norman Kemp Smith. ST Martin Press (INC). New York.

